بیناند که وی در من سار است و صفة وی هو البصیر است و بینات خود دیگر را قیاس کند الهام سی و هفتم

چون تصور را تمکین کند داند که وی تعالی خواهنده است نه من چه من مرده ام جمادم و خواهنده که وی در

من سار است و صفة او یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید است و بر خود دیگر را قیاس کند الهام

سی و هشتم چون تصور را متکلم کند داند که وی تعالی گوینده است نه من چه من مرده است و جمادم و گوینده

که وی در من سار است و بر خود دیگر را قیاس کند و داند که صفة وی المتکلم الذی یتکلم بقدرته

کل شیء است الهام نهم بدان چون کسی را چنین سرایة معلوم شد سرایة همه صفة داند چه ایشان

امهات صفة اند الهام سی و تمام بدان چون کسی قیاس نکند تا دانا باشد چه ترجیح بلا مرجح لازم آید

و آن باطل است و چون قیاس کند داند که صفات حق تعالی نه عین ذات حق تعالی اند و نه غیر

ذات حق تعالی اند و سرایة آن در من است مجهول الکیفیة است عند من لا یرون و فهما کان کلمة

الشکر الهام چه حاصل باید دانست که آنچه درین رساله مذکور است بی مدد شیخ کامل و مکمل

نباشد خواه در صحن حیاة آن شیخ خواه نباشد باید که توجه بآن شیخ کند و یک لحظه از وی غافل

نباشد و مرشد باید گرفت تمت هذه الرسالة لله الحمد والمنة

رساله هدایة المنتخبة بعنایة الله الصمدیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العلمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسوله

محمد واله اجمعین من النبیین والصدیقین والشهداء والصلحین امین اما

اما بعد فیقول

~~وخوانند وسواد وبياض چشم خود نسازد وطعمه قلب کند واگر خوانند انك~~

کرا دکسي ا اما بعد فيقول العبد الفقير الى رحمة الله الصمد شيخ محمد بن قطب

الحقير

الاولياء شيخ محمد ابن احمد ابن نصير الدين ابن شيخ مجد الدين بن شيخ حسن محمد

بن شيخ مبا المحبوب بن شيخ نصير الدين بن شيخ سراج الدين بن شيخ كمال الدين العلامه الفا

رو في هذه الرسالة هدايات المشيخة بعناية الله الفردية كان عددها سبعة وعشرين

بفضل ارحم الراحمين هداية اول فرمود حضرة والدي قطب الاولياء ما معناه

ابتداء عشق كه ره مشيخة است از نظر محبوب است نه از كسب محب تا كه نظر از ان

جانب نشود نفس عاشق ظهور نتيجه نيابد ومحبوبه خيال است بيت تا كه از جانب معشوق

نباشد كششي كوشش عاشق بيچاره بجائي نرسيد بدان اي طالب اين مستي است كه كار

عقل در ان ني و اين خاريست كه الا كشيدن وي ممكن ني پس درين جاي جز حيرت و

محبت وملالت ني بيني عاشقان بر در توجه اند شعر تا كه اخواني و كرا ني

ولا يخافون لومة لائم هداية دوم كسي را كه ابتداء مشيخة ظاهر شد دو علامت

از وي ظاهر شد اول خودي خود را بسوزد در طلب محبوب بر رياضات ومجاهدات وترك

لذات وشهوات دوم خود را پيش محبوب بدارد وي هر چه كند روي از وي نگردا

ند در هر چيز كه از محبوب صادر شود بر محب لذة گيرد وخوش شود چه در زدن

لذة است که در هیچ طاعتی نیست بلبت بدم گفتی و خرسندم عفاك الله نکو گفتی * جواب
تلخ می زیبد لب لعل شکر خا را * و نیز اگر در وقت زدن روی گردانی از دیدن آن
محروم مانی پس اگر معشوق بر اسپ تیز سوار شده و سنان بر گرفته و کاکل بر سر
پیچیده بیاید ترا باید که سینه را سپر کنی و اگر در مشقت کشتن نشود باز نماند
و داند که اگر این بار نشد بار دیگر خواهد شد * یکبار گر برانی صد بار دیگر آید * هدایة
سیوم شیخ مرشد را نشاید که در مشقت کردن در طلب معشوق اهمال همت تنگ دل
نشود و از مشقت باز نماند و پروای هیچ کس نکند و در نظر بیاورد سنة الله جاری (طریق)
گشته است او نیز در طلب فرازی ... حق و خوشی تن و غیر آن بار ملامت کشیدن
کار اوست * هدایة چهارم شیخ مرشد را باید که بر علم خود و عمل خود و آبا و اجداد خود
مغرور نشود و در ترجیح سلسله دیگر نشود و تسلیم و عادت ترك كند بطریق
ذوق و اراده دل باید که غیر حق تعالی دور کند و دوستی الله تعالی خواهد و از غیر وی
تعالی ذره دور ماند * هدایة پنجم شیخ مرشد را باید که در تبدیل اوصاف ذمیمه
با وصاف حمیده کوشش کند یعنی و صفت صفت ذمیم را در محل وی خرج کند
که برای وی آفریده اند تا حمیده شود رشك را در طلب حق تعالی خرج کند چه طلب بغیر
رشك زوال دارد و باید که ظاهر و باطن خود را برابر کند یعنی بر عمل ظاهر خود فخر نکند

و در پوشش

ودر پوشش وی نشود و بر عمل باطن خود اعتبار نکند و در اظهار وی نشود

هدایة ششم شیخ مرشد را باید که در اخلاص با حق تعالی شود و این بغیر از خلاص

از همه کس نی یعنی بکی طاعت دل نکند و بر هیچ کس عیب نکند و از خود چیزهای نکو بکند

و بر خود نظر نکند هدایة هفتم شیخ مرشد را باید که در بندگی شود یعنی نفس را

داند و در آزادگی شود یعنی حق تعالی را داند پس دونی من موم از میان ببر

خیزد چه یکانگی بغیر این دونی حاصل نی کسی که این طریق یافت مولی را یافت

واین بغیر ترک طلب دنیا نی چه هر که وی را طلب کند عاقبة وی دوزخ باشد طلب

دنیا من کل الوجوه کافر است و بغیر ترک طلب عقبی نی چه هر که وی را طلب کند

عاقبة وی بهشت است پس باید که از نیک و بد پیوند ببرد و صبر کند و اسیر کس نشود

وی دوزخ و بر هر که محبت کند بغیر طلب حق تعالی نکند و غیر حق تعالی نکند و غیر حق را

نداند و نبیند بیت غیرتش غیر در جهان نگذاشت ... لاجرم عین جمله اشیا شد ... معنی

این بیت در شرح لمعات گفته شده است هدایة هشتم شیخ مرشد را باید که

ذکر مدام و فکر تمام اختیار کند و خود را انگشت نمای نکند و در گفتار کم نشستن نکند و

کوشش اختیار کند در از آن کس نشود و با همه کس با حسن خلق باشد و هر که از یاد حق تعالی

دور دارد نوازان دور باشد این زهد است و در لذات دنیا نشود و در غم فوت نشود چه

وی مقسوم است تکلف در وی شوم است هدایة نهم بدان ای شیخ مرشد حقیقت

الحق کما هی هی نه ممکن ولی است و نه نبی همچنان فرمود والذی قطب الاولیاء پس

وصول بمطلق کما هو هو دشوار است پس حق تعالی باین اعتبار استغناء دارد اما

وجدان حق تعالی ممکن بیان وی ممکن نی هر که چشید دیگر را خبر نی اما رسیدن

چشید

بوجدان مراتب بی نهایت اند از هزاران هزاران یکی یابد باقی در بیابان دوری

مانند و هر که یابد نشانی وی نایابیدن است خواه ظاهر خواه باطن کان رسول الله علیه

السلام دایم الحزن و البکاء هدایة دهم بدان ای شیخ مرشد نهایت چه بند النهایة

هو الرجوع الی البدایة یعنی رجوع آخر کردن است سوی شروع خود و انسان در مرتبه دهمی

است و آخر از همه موجود است از وی وجود خارجی فرموده است حضرة والذی قطب الاو

لیاء بدانکه هستی را که وجود مطلق است چند مرتبه است اول مرتبه لا تعین است دوم تعین او

از جمیع تعینات که مسما است تعین اول و سوم احدیت جمع جمیع تعینات فعلیه موثره که

و چهارم تفصیل مرتبه الوهیت

مسماة بمرتبه الوهیت و این مرتبه اسماء است و پنجم احدیت است جمع جمیع تعینات انفعالیة و این

مرتبه کونیه است و ششم مرتبه عالم است و این تنزل مشتمل بر مراتب است که انسان هم است اول مرتبه

جوهر و دوم جسم و سوم نامی و چهارم حیوان و پنجم انسان انتهی و مراد از وجود مطلق

یافت مطلق است و چون در آخر همه شد ناچار است که رجوع کند سوی بدایت سوی وجود مطلق

حیرة الاول

حب الوطن من الایمان پس در نظر بصیرة وی شهودی وی حضوری وی جز وجود

مطلق نباشد پس ان الله خلق ادم علی صورته یعنی بدرستی خدای تعالی آفریده

آدم علیه السلام را بر صورة خود ان الله خلق آدم علی صورة الرحمن بدرستی آفریده (خدا تعالی)

آدم را بر صورة رحمن درست باشد و خلافت حق تعالی بر آدم درست شود و چون این ملک را

در حق آدم دانست شود در حق ذریة وی علیه السلام نیز درست شود چه نعمت پدر (بر پسران)

است اکر نکاه داشتن خواند چه کفته اند حکم سابق حکم مسبوق است و حکم تابع حکم متبوع است

لاابن سرابیه و لقد کرمنا بنی آدم و هو الذی جعلکم خلائف الارض هر که این نعمت را

یافت اظهار نکند و کوید انما انا بشر مثلکم یعنی نیستم مکر بشر مثل شما پس کلام یعرفهم غیری درست

شود یعنی نداند ایشان را غیر من هدایة یازدهم بدان ای شیخ مرشد همه خلق میدانند که ما بکار

رسید نیز کل حزب بما لدیهم فرحون هر کروه بچیزی که نزدیک ایشان فرحت میکیرند

قد علم اناس مشربهم کلوا و اشربوا بتحقیق دانست هر آدمی محل کوشیدن خود پس بعض

از ایشان اصحاب نفوس اند که میدانند که زیستن برای خوردن است و بعض اصحاب انفاس اند که انبیاء

اولیاء اند که میدانند که خوردن برای زیستن و ذکر کردن است نه برای زیستن است تنها

پس ایشان میدانند کان الله و لم یکن معه شیء یعنی بود خدای تعالی و نبود با وی چیزی و میدانند

کل شیء هالک الا وجهه یعنی هر شیء ده رشونده است مکر وجه وی که آن ظهر حق است در

وی میدانند کل یوم هو فی شان یعنی در هر روز حق تعالی در کار است و میدانند لله الامر من

قبل و من بعد یعنی برای خدا کار راست از پیش و از پس و میدانند هو الله فی السموات و فی الارض

یعنی خدای تعالی در اسمان و زمین اله است و میدانند الا انه بکل شيء محیط

بدان و اگاه باش بدرستی خدا بهر شيء محیط است هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن

یعنی خدای تعالی اول است و اخر است و ظاهر است و باطن است پس دانند که هر چیزی مظهر

اسم از اسماء حق تعالی است پس دانند که تصوف شرک است چه تصوف نگاه داشتن دل است

از غیر حق تعالی و غیر نی هر چه هست مظهر اسم وی است با طلاق ظاهر بر مظهر و لیکن

پس مظهر را حق تعالی گفتن و دانستن عین کفر است و اگر در حال سکر گوید باک نی عزیز من

اگر این سر خواهی از خودی خود بکذر هدایة دو اوردهم بدان ای شیخ مرشد قلب المؤمن

عرش الله دل مومن عرش خدای تعالی است گفته اند لا یسعني ارضي و لا سمائي لکن قلب عبدي

المؤمن نمی گنجاند مرا زمین من و نه اسمان من لیکن گنجاند مرا دل بنده من که مومن است پس چنین

دل در طلب عشق حق تعالی باید نه در طلب دیگر و در روی هیچ چیز راه نیابد و حکایت نیک بد نشود

دل پادشاه است و باقی اعضا رعیت اند پس پروای کس نکند و هم کس پروای وی کند هدایة سیزدهم

بدان ای شیخ مرشد لکل شيء مصقلة و مصقلة القلب لا اله الا الله برای هر چیزی را مصقلة دل

گفتن کلمه لا اله الا الله است پس در گفتن وی کوشش کن و در گفتن لا اله تا بود غیر حق تعالی

دانی انکه و برا خوار کبری چاکر چنان کبری مشرک شوی ان الشرک لظلم عظیم شرک ظلم بزرگ

است مشرکیت از اینجا می خیزد که غیر حق تعالی را موجود میدانی باید که تا بود غیر وی کبری

شرط انکه هیچ کس را خوار نسازی خواه شریف باشد خواه خسیس و این کار بغیر عشق نی

چه بیخ هستی دور کردن و نهال نیستی شاندن بغیر وی نشود و چون این کار رسید داند که هر چیزی

هستی

هست دو وجه دارد وجه اول باعتبار نفس وی است پس از آن باعتبار عدم وی کیرد البغض لله
وجه دوم باعتبار ظهور حق تعالی که در وی است پس دوست دارد پس با کسی موافق باشد نه
مخالف الحب لله واین کار بی ره بروی عالی همت در دنیا بید و باید که دشواری تحمل کند
شهد خورد با نیش زنبور و آن نیش زنبور خورد و هر که
چه هر که خواهد که دست بر گل نهد باید که اول بر خار زند هدایة چهارم بدان ای مرشد
عشق تعالی در دل آید دل را گرم کند آنچه در وی است بسوزد و هیچ وقت از او
نشود و سواد الوجه فی الدارین گوید سیاه روئیست در هر دو سرای پس عاشق
هیچ گفتن نتواند و بنیک گفتن خوش نشود و بر بد گفتن تنگ نشود و بغیر معشوق دوست
ندارد و هر که محلی که نشانی وی بیند دوست دارد و همه جا ظهور حق تعالی است پس همه را
دوست دارد و رسول علیه السلام فرمود اللهم ارزقنی حبک وحب من یحبک یعنی
ای بار خدای و تعالی روزی کن مرا حب تو و حب کسی که دوست دارد ترا پس از این معلوم
شد که بغض خدای را دوست نمی دارد پس رسول علیه السلام ایشان را دوست ندارد پس
دیگر چون دوست دارد و نیز فرمود نحب بحبک الناس ونعادی بعداوتک ونخالف من
خالفک یعنی دوست میدارم مردمانرا بدوستی تو و عداوت می کنم بعداوت تو و مخالفت
می کنم کسی را که مخالف کرده است ترا غیر وی علیه السلام را باید که چنین کند پس همه را دوست
دارد ممکن نی جواب عداوت کردن با این طریق دوستی است نه دشمنی مثلا کشتن کافر
حربی را دوستی است زنده ماندن وی را با فتنه و یا عدم قبول وی امور شرعی را
دشمنی است هدایة پانزدهم بدان ای شیخ ان الله لا یؤاخذ العشاق بما یصدر

عشم حق تعالی نگیرد عاشقان را چیزی که صادر میشود از ایشان چه عشق جز در عرش که دل
است قرار نگیرد و ما و تو از میان برگیرد چه ازلی است دوری من و تو نبود کل شیء یرجع الی
اصله هر چیزی چیز باز گردد سوی اصل خود و کرشمه معشوق را جز عاشق که شیخ
کامل است کسی برند اردیس هو نیک وید نکو بیند هر جا که حسن بیند خوش شود و در همه
احسن او است اما تفاوق داردیس در خوشی نیز تفاوق شود هدایة شانزدهم در رسم
مشیخة غیر از یکتائی از غیر حق جای نی که یکتائی همان است هدایة هفدهم شیخ
مرشد دشمنی شمن چه است ان اعدی عدوک نفسک سخت ترین دشمن تو نفس
تو است باید که از وی پرهیز کند و وی را کشد و بر هوای های وی کار نکند در بغل است و در
زبان دستی نفس دارد پس باید که وی را در توبه ریاضت و مجاهده نهد و در ریاضة
و مجاهدة تمام ترک طعام و آب نباید کرد بعض اوقات کند و بعض نکند اگر نه خلل شود
اما باید که در وقت خوردن اندک خورد و اگر نه توکل رود یک از موانع توکل بسیار
خواری است چه در توکل عزة است و در کم خوردن بسیار عزة است و در بسیار خواری
خواری چنانچه در طمع و زاغ موجود بود بعد از ریاضت قناعة در دست آمدن
سهل شد چه بروی مقامات بی شمار اند و علامة قناعة چیست هر چند شدن تنها
واقع شوند هر گز از خدمت و عبادة باز نمانند هدایة هژدهم بلا هام ای شدار
نفس اماره است و دور ماندن از حق تعالی از جهت تعلق شدن با علایق است پس
با وی بند شدن حماقت است پس باید که وی را کشی یعنی ترک علائق کنی و میان
اندر

اند و بسیار فرق است میان هر دو و غیر حق اند پس زیان کنند و این ترک بی عبرت دوست نباید یعنی در هر چه نظر کنی به عبرت نظر کنی چه نفع بی عبرت پیدا می شود که وی زهر هلاک است چه انتفاع بعد از مردن میسر نیست دنیا نه منزل است بلکه مزرعة آخرة است پس باید که در وی کشت نیک کنی تا حاصل تو نیک شود اگر چه تو گفتن باور نمی کنی بعد موت خواهی کرد باید که ظاهر و باطن خوب باشد و موت ارادی در دست آر تا ترا چندان تجلیات دهد که هر یک جان بخش تو باشد و در پرورش تن مباش که از وی بلاهای می خیزد هدایة تو در دهم شیخ مرشد را باید که تصفیه دل درست کند تا مرشد شود فرموده است والدی قطب الاولیاء رضی الله عنه باید که تصفیه دل درست کند تا اسرار از حضرة رب العزت شود انتهی و آن بجز ریاضت در دست نشود و چون تصفیه شد بینایی حاصل شد و بغیر بینایی بلا برزن است چه چون بینایی حاصل شد از آن پیشتر چون و چرا ازاد شد همه قیلها برفت و در هر ذره گنج اسرار ها ظاهر شد راست را راست دانست که نسبت بجمال دارد و باطل را باطل دانست که نسبت بجلال دارد و هر که این را دانست با هم کس مثل آب باشد و بر اسرار خود کسی را اطلاع نه دهد و این مذکور باسته حال کم حاصل شود هر چند که علم خوانده باشد بلکه به مجاهده و ریاضت و فنا حاصل شود چنانچه صوفیان را حاصل میشود ازین جهة گفته اند که العلم حجاب الله اکبر و اگر با ریاضت و مجاهده باشد حجاب الله اکبر شود و حجاب را پیش شود العلم نقطة چه حجابست یا پیش جاء است کثره الجهل چون خالی را از بر خوانند در بند رسیدند و آنکه پیشتر خوانده کم اند با عتبار دیگران وایشان چشم خود از غیر حق پوشیده اند

و یقین برحق کرده اند و ایشان سه قسم است بعضی در کار اند و هیچ عبادة ظاهریة ترک نمی کنند از

فرایض و نوافل و سنة و مستحبات چه ایشان را در همه مراقبه در دست است و بعضی در فرایض

و واجبات و موکده اکتفا کرده اند و در خفیه ادا میکنند و ظاهر بکاری دیگر مشغول میشوند

و باقی وقت در مراقبه کرده اند و بعضی این را نیز ترک کرده اند بغیر مشاهده کار ندارند

این از غایب سکر است هدایة بلیستم شیخ مرشد را باید که در کوشش طلب حق تعالی باشد و هیچ

چیز باز نماند و دوستی خوردن و پوشیدن نکند هر چه باید خورد و هر چه باید پوشد و اقتداء

درویشان کند و نزدیک ایشان خود را بزرگ نشمرد و صبر با ایشان کند و از بدان پرهیز کند و حکایت ملاهی

های هیچ بدان نکند و داند که سخنان بزرگان از موی باریک است فهم وی دشوار است بغیر

ریاضت فهم نشود و هر وقت که بزرگان را بیند با اداب باشد و داند که اگرچه ریاضت کردن

من مفید است ولیکن اگر از آنجانب نظر نباشد هیچ فایده نی و ریاضت بی آن نظر است و داند

که آنچه عاشقانه را می پوشانند بر زبان دیگران کفر کردن نمیدهند و هر روز سرگردان باشند

هیچ عمل اسوده نشود و خود را بزرگ نشمرد و در فنا خود شود و خودبینی و خودنمایی دور

کند و تواضع اختیار کند اگرنه هر حال و مقام که در دست آمده باشد برود بغیر دور کردن

هر دو بحقیقت اخلاص و تجلیات ذات رسیدن ممکن نشود هدایة بلیست یکم شیخ مرشد را باید که بمقام

تمکین رسیده باشد و نه باید که آتش قرار گرفته باشد چه هر که در مقام تلوین است مقام شیخی را

نشاید و علامة وی در بودن در مقام تمکین این که باشد با زهد و ورع چه اگر کسی کسی

در ولایت زهد و ورع کرده باشد پس ترک کند گمان برده نشود بر وی که او مقام تمکین دارد

چه

چه حضرة علیه السلام واصحاب وی که کاملان و مکملان بوده‌اند هیچ وقت ترک نکرده‌اند

فرموده است حضرة والدی قطب الاولیاء رضی الله تعالی عنه باید که درین باب بسیار کوشش

کند و اجتهاد تمام نماید باول وهله بیکسی دست ارادة ندهد اگرچه در ظاهر بیعت

باطنی پس چنانچه فساد ظاهری مادران درحق ماموم سرایت کند میکند همچنین فساد باطنی

درین جاء در باطنش سرایت کند و تخم شقاوة در وی بکارد فنا باید مخذول گردانند انتهی

و باید کرداند که حقیقت بی طریقت و طریقت بی شریعت نی پس هر که در شریعت قدم ندارد ازوی

پرهیز کن اگر کسی چهل روز در روضه مبارک شیخ نصیر الدین ما آید و زیارت کنا بشه

مقصود وی بر اید کرات و مرات از موده است واگر آمدن نتواند چه در شهر دیگر باشد یا محبوس

باشد یا مریض باشد یا دیگر چیزی هرجا که باشد توجه کند در چهل روز مقصود شود عمل بر رساله

شیخ ما شیخ حسن محمد و شیخ ما شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلی رضی الله عنهما بکن مقصود

حاصل شود و بغیر شیخ مباش خواه حیاة باشد خواه مماة باشد خواه شیخ ارادة باشد خواه اجازة

خواه ارشاد خواه هر سه یکی باشد خواه جدا جدا و پیر ارادة یکی باید و دیگر خواه یکی باشد خواه

بسیار و باید که از شیخ بسبب دنیاوی رنجه نشود و امید دینی کند و اگر شیخ اجازة نباشد

بان نی و چون از شیخ خود بسبب موت یا سفر دور افتد مرشد باید که ازوی حل کند و کتب

مشایخ مرشد اند سعادة عظمی کسی است که پیر ارادة و ارشاد و اجازة یکی باشد ازین

هیچ سعادة قصد ندارد البته شیخ باید من لیس له شیخ فشیخه الشیطان گفته اند بیت

خواجگی بی پیر بودن کار نادان بود ** هر کرا پیری نباشد پیر وی شیطان بود

وپس دست گرفتن بلا اعتقاد برو ی مشو اگر چیزی خلاف دیده شود بدان که شیخ از وی پاک

اند ومرا چنین می نمایند از جهت مصلحت واگر شیخ امر بر خلاف شرع کند تو اختیار مکن هیچ

ضرر نخواهد شد واز حضرة شیخ نصیر الدین امداد کن وتوجه بایشان بدار البته البته بغیر

شک کار تو کشاده خواهد شد آزموده شده است قبول کن بار دیگر آزمودن حاجت نیست

من جرب المجرب حلت به الندامة وباید که مراقبه حضرة شیخ یحیی دارد که من در مجلس ایشان

ام من چه گویم که چه فائده است هر وقت که یکی خواهی دانست وسماع را غیر شریعت مدان

چه اختلاف کرده شده است در وی بلکه افضل عبادة دان پس فرایض وواجبات ومؤ

کده وتلاوة اما باید که گاه گاه شد هدایة بیست دوم شیخ را مرشد را باید که صحبت اهل دنیا

ترک کند مگر بقدر حاجت ضروری بمقدار منصب وی فاضل از وی زهر قاتل داند وباید

که در خود سفر کند ودر تبدیل اخلاق ذمیمة بحمیده کوشش کند وخلوة اختیار کند تا کار

استوار شود فرموده است حضرة قطب الاولیاء رضی الله عنه آن کس که در خلوة نشیند واز مردمان

دور نباشد او از مرتبه فنا خبر نیابد پس حاصل کن انتهی ومراد از ترک صحبت واختیار

خلوة بطریق باطن است خواه بطریق ظاهر باشد خواه نباشد فرموده است حضرت

قطب الاولیاء رضی الله عنه اگر با ایشان صحبت یکی بجز د میل چشم تو کور گردد انتهی ونیز

گفته اند که خلوة در انجمن باید یعنی ظاهر با خلق وباطن با حق باشد هدایة بیست وسوم

طلب را باید که بخوابها ومعاملتها خود گمان نبرد که رسیده است وبعرفان خود کوشش

کند وهمیشه در محاسبه باشد تا مقام تمکین که مقام مشیخة است درست شود وبی هیچ

بلا اعتقاد

باید اعتقاد نمیشود خواه مقبول خلق باشد خواه مردود خلق باشد چه صالحان

این راه مقبول خلق اند و مقبول حق اند و غیر ایشان مقبول حق اند و مردود خلق اند

و باید که حکایتهای این بزرگان چنان نکند که گمان برده شود که این نیز رتبه ایشان دارد و

بیخ خودی دور کند و باید که امر عاشق بتحقیق دانستن ممکن نی حضرت قطب الاقطاب

رضی الله عنه فرموده است عاشق را سری است که هیچ کس از آن نیابند زیرا که سر وی با حق

است بر ظهور میکو اینکه حالات که بر وی میگردند نتوانند دید چنانکه تجلی جمال که اثر وی فرحت

و سرور بر عاشق ظهور میکردد و با تجلی جلال که اثر وی سوختنی و غم دید غم ظهور میشود

زیرا که هر صفت که موصوف است عاشق از معشوق در آئینه دل عالم [illegible] صفات

و نسبت وی بآن عالم عکس آن صفت باید اگر آئینه [illegible] صفا صاف تر مناسب عکس

با صل یابند ولیکن بتحقیق کی توان دانست انتهی و نیز فرموده است اگر بنده فنا یا

حاصل کند بلکه فناء الفنا و در لباس عبودیت پوشیده ماند و از وی هیچ صادر

نشود چنانچه مقام ابدال است [illegible] که در قدم ایشان بدان بنده را و او را حق هیچ کس

نشناسد چنانچه افراد که ایشان را ابدال و او نادم نمی شناسند ایشان بهر صفت که موصوف

باشند از عالم الوهیت پوشیده میدارند به رنگ عبودیت پس در هیچ آئینه دل عکس آن

نمی یابد و هیچ کس فهم نمی کند حال ایشان انتهی باید که در شهرت کوشش کند

و نه در غیر وی هر چه شود شود چه هر چه از غیب است بیاست [illegible] بلیست و چهارم

صبر بر شدت که بسبب ترک میشود لازم شیخ است و تسلیم نیز لازم وی است چه چه

حق تعالی خواسته است هم نخواهد شد و عدم قراری نیز لازم وی است چه هر تجلی
که میرسد علم تجلی که اعلی از وی است وی را می شود پس طلب فی میشود و تجلیات
را نهایت نی پس قرار چون شود و این در حق کسی است که بمقام تمکین رسیده است
و انکه نرسیده وی را خوف زوال است یا أیها الذین امنوا امنوا بالله و رسوله
بر هر دو دال است وی را نیز قراری و عدم این منکر بسبب ضعف یقین است
و رسیدن باین مذکور به تجرد و ریاضت و تحمل در دست نشود بلکه صحبت مرشد و افتقار
بان حضرت می باید یعنی احتیاج به بکلیه سوی معشوق و ترک مراد خویش می باید
و همت بلند باید اول سر خود از دنیا بردارد و از اوصاف ذمیمه بکشد و برسد
و از محنتها و مصیبتها از خوف و گرسنگی و مردن و رفتن مالها و باغها
و بیمار شدن ذات و نقصان شدن ذات در حرکت نشود و صدق را با خود
یار کند و از تجرید و تفرید دور نماند و غم صبح و شام نکند و پروای مریدان و طلبان
و مسترشدان نکند و در این نشود که مرید من کسی شود و از عبادت دور نماند و
در فنا اوصاف بشریه کوشش کند پس فنا اوصاف ملکیه کوشش کند پس تخلقوا
باخلاق الله و اتصفوا باوصافه در دست شود و نیز صبر لازم است بر ترک حظ
کردن به مرتبه که در ان ریاضت و مجاهده بسیار کند و پای از همه باز دارد
و هیچ چیز تعلق ندارد اگر چه با عزت و حشمت باشد همچو خود را از مردگان
شمرد و از هیچ شریف و خسیس روی نگرداند و ترک حظ کردن برای

و یاران و اقاربان و فرزندان دنیا نکند

که هر عالم از وی فائده مند شود اگرچه عالم شده باشد چه محاوره در علم شریعت و اخلاق
صوفیان و سالکان دارد چه این رتبه کمالیه تمام ندارد و نیز صبر لازم است بر ترک نظر
کردن بر رتبه که در آن از خود خبر رفته همچون بهائم گشتن بسیار جاهلان و نوران با وی
آویخته و لمعهای تجلیات در وی پدید آمده باشد و نیز چه این رتبه کمالیه تمام ندارد و نیز
صبر لازم است که بر ترک نظر کردن بر رتبه که در آن اعمال بیشمار شده باشد و صاحب صفا نیز
باشد اما در تلوینات است چه این هم کمالیه تمام ندارد و نیز صبر لازم است بر ترک نظر
کردن بر رتبه که در آن زهد و ریاضت و توکل بسیار شده و فتح باب هم باشد و سیر در دنیا
منقطع شود و بر محل شهود قناعت شود و خود را رسیده دانسته شود این
نیز کمالیه تمام ندارد و نیز صبر لازم است بر ترک نظر کردن از رتبه که در آن سیر
نیست و لکن میان خسیس و شریف جدایی نمیکند و میگوید که همه ظهور حق است و بر کسی
غرور با وی یار میشود این نیز کمالیه تمام ندارد و نیز صبر لازم است بر ترک
نظر کردن بر رتبه که در آن وطی میشود و استفاده دیگران نیز شود و هیچ خسیس
با وی صحبت نباید بسبب اینست همچنین فرموده است قطب الاولیاء هدایه بیست
و پنجم کمالیه شیخ مرشدان باشد که هیچ خسیس و شریف ملال وی نشود و از
معصیت نفرت نبرد و ترش روی نباشد و در شریعت و طریقت و حقیقت تمام
باشد و صاحب تمکین باشد و شراب تجلیات بی تکلف نوشد و هر بار هل من مزید گوید و این
مقام بزرگ است همچنین فرموده است قطب الاولیاء هدایه بیست و ششم شیخ را

باید که بذکر مشغول شود فرموده است حضرت قطب الاولیاء رضی الله عنه بدانکه چون
سالک بذکر مشغول شود و در خلوت با شروط مذکوره بنشیند نخست پرده اسرار از عالم
ناسوت کشف گردد و عناصر معادن و نباتات و حیوانات با وی سخن گویند بزبان
حال بعد از آن بلسان قال و اینها ایشان مشکل خود حل کند زیرا چه در جمیع اشیاء جمیع
صفات ذاتیه حق تعالی مندرج است ولیکن در بعضی ظاهر و در بعضی مخفی چه ظهور
همه اشیاء بواسطه سریان فیض و نسبت بین صفات نیز ساری باشند انتهی باید که بر این
اکتفا نکند و مغرور نشود و با کار خود که ترک است مستقیم شود و ریاضت و مجاهده
کند تا بقلب عروج هفت سموات کند و با رب عرش ملاقات شود با این هم با کار خود
باشد چه تجلیات را نهایت نی هدایة بیست و هفتم شیخ مرشد را باید که طالبان خود
گوید که نه در شدة شوید ... بعدم دنیا و نه در راحت شوید بیافتن وی چه وی کور است
نیک را هم خراب کند و بد را هم خراب کند و دنیا بعضی را در جمیع مالست و بعضی را
در خرج وی است و بعضی را پوشیدن جامها ابریشم است و بعضی را در کلیم است
و غم خود در طلب وی صرف نکند که زهر قاتل است باید که در اول دل را دست دنیا نباشد
چنانچه خرد ز اینست چه اقبال در ترک است ظاهر و باطن اما چون مراد رسد و تجربه
شود گاه باشد که دنیا بدست وی باشد تا ستر وی شان که هیچ چشم بد بوی نرسد
اما نبی از منع دنیا شناخته اند و از عطا نرسانیده اند چه در عطا خوف است و انبیاء
محمد علیه السلام نام ترک کرده اند چونکه اختیار دل نیست وی شد بسر طی چون

وی باشد

وي باشد دنيا را البته ترك كند هم ازين سبب بعضي مشائخ را چون وقت آخر شد
از دنيا مفلس شدند وهيچ نزديك ايشان نا حدي كه كفن بتكلف شد چه چون
اختيار بدست ايشان شد ظاهر ترك كردند چنانچه در باطن ترك بود وكسي اين
كم است كه در منع وعطا يكسان باشد ومثل آيند كه كسي كه در بند دنيا است ازين راه دور است
وبدين تجلي قرار نگيريد طلب ديگر شويد وهر بار هل من مزيد گوئيد يعني آنچه وراي
حق تعالى است ترك كنيد وهر تجلي نيز وراي حق است تا در سير هميشه باشيد
ونظر بر متابعت محمد عليه السلام كنيد بعد از ان بر مجاهده كوشش كنيد تا بمقصود
رسيد واول از حق تعالى استعداد طلب كنيد بعد از ان تجلي ويد ايند كه بعضي ظهر
دنيا دار باشد اما در دل دنيا ندارد پس آن اهل وي نباشد واستقامة حاصل كنيد
واز تجلي ذاة وصفاة محظوظ نشويد واستعداد تجلي ذاة طلب كنيد چون استعداد
وي شود آن نيز خواهد شد بغير طلب پس طلب وي ترك ادب است وچون آن تجلي
شود خود محبوب وخود محب شود پس بدانكه آنچه در عالم است هم در انسان است كجا
مع هم است رتبة الشيخ چه باشد الشيخ في قومه كالنبي في امته رسد الولاية افضل
من النبوة چه اشارة است بيك شخص باشد بنسبت راحة وي وفرحة وي ولادة وي
نزد راهروان لم يكن كذالك پس چون آن درست باشد نهاية الولاية ابتداء النبوة
وقد تحقيق هذا باليقين والاتفاق ومثلا آبي عميق است چند مردمان سكبلدان
بر ساحل استاده اند شخص باشد كه ازين كرانه آهسته رفتن وباز آمدن

استعمال کرد پس کراة و مراة کن الك کرد تا حدي که ترقي کرد چند دیگران را تعلیم کرده در
عقب خود کرده ازین کرانه ازان کرانه بردو باز آمد و این کار وي شد و درین
مشقت بسیار است اگرچه فائده دیگران است و خبر که نهایة است ولکن در آب غوطه
خوردن و کارها کردن که دران راحتي و فرحتي و لذاتي نمي تواند کرد وان ظاهر است
پس توان گفت تنها رفتن ازاین طرف ازان طرف و باز آمدن افضل است از رفتن
وي با دیگران و باز آمدن و کسي هست که تنها میرود و مي آید فقط دیگران را هم
راه بردن قدرة ندارد نتوان گفت که تنها رفتن و آمدن این شخص افضل است از
رفتن و آمدن این شخص با دیگران وان باهر است فقس علی هذا الامر انحن فیه شیخ
عبد القادر قدس سره فرموده است معاشر الانبیاء اوتیتم الکتب و اوتینا مالم
تؤتوه و شیخ ابي المغیث ابن حمیل قدس سره فرموده است خضنا بحرا و وقف الا
نبیاء علی ساحله مراد ایشان ظاهر مي شود از مذکورتا مر ولایة چه باشد امر باطني
والنبوة امر ظاهري چه ولایة فیض گرفتن از حق سبحانه و تعلی است و نبوة فیض
رسانیدن بخلق است و در رسانیدن ناشدة است آن ظاهر است عند المحب بل عند المحبوب
یا رب یا لیت محمد لم یخلق محمد از این اشارة است و ما ارسلناک الا رحمة للعلمین
از نبوة بشارة است حضرة رسالت علیه السلام را خلوة بسیار دوست بود و ان نسبت
بولایة دارد الاولیاء تحت قبابي لا یعرفهم غیري پس شیخ مرشد باشد که هر دو را
جامع باشد اگرچه بحسب ظاهر رفته است محمد رسول الله خاتم الانبیاء است

لو كان من بعدي نبي لكان عمر بن الخطاب في نبوة بحسب الباطن موجود است

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الشيخ في قومه كان النبي في امته وقال عليه السلم

علما امتي كانبيا بني اسرائيل وفي رواية علما امتي انبياء بني اسرائيل بدون كاف

التشبيه اين برسبيل مبالغة است وقال عليه السلام ما من نبي الا وله نظير في امتي

واين هم اشارة برتبة مشيخة ومرشدية است پس الولاية افضل من الشيخة باشد

بنسبة بيك شخص چه در مشيخة رسانيدن است چنانچه در نبوة پس اين شدة عظيم

باشد وايضا الاشارة فيما ورد في الخبر عن رسول الله عليه السلام انه قال و

الذي نفس محمد بيده لئن شئتم لاقسمن لكم واكرمية شما نباشد سوگند بخورم

چه حاجت سوگند نزد شما نيست نزد عليه السلام است ان احب عباد الله الى الله

الذين يحبون الله الى عباده چه ايشان عباد الله را مي ترسانند وازنا فرماني وي دور

مي دارند والطاف حق تعلى بيان مي كنند پس عباد الله ازان باز مي شوند واميد

الطاف ميكنند پس حق تعلى عباد را دوست ميدارد پس دوستي حق مقدم باشد يحبهم و اميد الطاف

همين گويد ويحبون عباده الى الله چه چون عباد الله ذكر ميكنند لطف حق تعلى بر ايشان

مي شود وچون لطف حق تعلى مي بينند حق تعلى را دوست ميدارند پس عشق ايشان موجود شد

ويحبونه همين فرمايد ويمشون في الارض بالنصيحة اين هر دو در شيخ يافته شود

پس شيخ خليفة نبي باشد الشيخ في قومه كالنبي في امته ونبي خليفة الله اني جاعل

في الارض خليفة يا داود انا جعلناك خليفة في الارض پس شيخ خليفة الله باشد

بالواسطه از شيخ رتبه ولايت و نبوت هر دو جاري اند دون غيره پس الولاية

افضل من المشيخة باشد كما قلنا والنبي يقال له نبي بعد انتقاله من هذه الدار

الى تلك الدار باعتبار ما مضى فانه لا حاجة في تلك الى الاخبار والرسالة وهو ظاهر

فكذا لا حاجة فيها الى المشيخة فانه يكفي فيها الولاية قال رسول الله عليه السلام الا ان

الا ان اولياء الله لا يموتون ولكن ينقلبون من دار الى دار ولم يقل الا ان انبياء الله

او رسل الله الى آخره اشارة الى ما ذكرنا تامل تمت هذه الرساله الشريفة لله الحمد والمنه

بسم الله الرحمن الرحيم ه هذه رسالة التوحيد

الحمد لله رب العلمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام على رسوله محمد واله واصحابه اجمعين

من النبيين والصديقين والشهداء والصالحين اما بعد پس ميگويد بنده ضعيف نحيف

فقير شيخ محمد بن قطب الاولياء الاتقياء محمد بن احمد بن نصير الدين المشهور

بشيخ حسن محمد ابن ميانجيو ابن نصير الدين بن محمد الدين بن سراج الدين بن كمال

الدين الفاروقي المستفيض من خلفه الحقيقي الشيخ نصير الدين محمود الاودهي چراغ

دهلي ايده الطيف بلطفه الخفي والجلي اين رساله مشتمل است بر بيان توحيد

ثلثة فصل اول در بيان توحيد عام فصل دوم در بيان توحيد خاص فصل

سيوم در بيان توحيد خاص الخاص فصل اول بدانكه توحيد عامه گفتن بزبان

و اعتقاد كردن بدل كه حق تعالى يكيست و هيچ شريك وي ني در ذات وي و نه در صفات

وي و نه اسماء وي و همه عالم مخلوق وي است الا نبود و نبيد و نيست هيچ چيز

از مخلوقات كه به نمان